بسم الله الرحمن الرحیم

ایجاد انگیزه

محبت خداوند متعال که همان مقام اخلاص است، یکی از مهمترین نعمتهاست و خداوند دستیابی به آن را ممکن ساخته است و انسان را مبتلا می کند تا بتواند از قید اغیار رها شده و به وادی محبت وارد شود و این جز با سیر در طریق نبی اکرم و اهلبیت علیهم السلام ممکن نیست.

متن و محتوا

**رشته های نورانی محبت**

نتیجه اخلاص در محبت خداوند، محبت با دوستان و دشمنی با دشمنان اوست زیرا محبت خداوند، محبتهای دیگر را تابع خویش قرار می دهد و به آنها سمت و سو و جهت می بخشد، لذا فرموده اند: محبت مومن نسبت به مومن دیگر از عظیم ترین شعبه های ایمان است و سرانجام آن ورود به دائره اصفیاء خداوند است(کافی، ج 2، ص 125) لذا معنی محبت خداوند قطع محبت دیگران نیست بلکه قطع محبت مجازی است و رشته های محبت خداوند متعال در حقیقت رشته هایی نورانی است که مومنین را به یکدیگر متصل می کند. چنانکه فرموده اند: «متحابین فی الله» در روز قیامت بر منبرهایی از نور هستند و نور صورت و اجساد و منابرشان همه چیز را می پوشاند و شناخته می شوند و می گویند: آنها کسانی هستند که بخاطر خدا یکدیگر را دوست می داشته اند(کافی، ج 2، ص 125)

**خداوند، محبوب فطری و حقیقی**

بحث در سند امثال مناجات المحبین لزومی ندارد زیرا آنقدر معارف آن بلند است که خود گویای صدور آن از معصوم است و نمی تواند از غیر معصوم صادر شده باشد.

مناجات المحبین با این فراز «إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلا وَ مَنْ ذَا الَّذِي آنس بِقُرْبِكَ فَابْتَغَى‏ عَنْكَ‏ حِوَلا» آغاز می شود، بدین معنا که اگر کسی طعم محبت خداوند را بچشد هرگز کسی را جایگزین خداوند نمی کند و اگر کسی با خداوند انس بگیرد بدنبال محبوب دیگری نخواهد بود.

در فطرت انسان محبت به غیر خداوند قرار داده نشده است زیرا محبت به غیر خداوند شرک است و انسان فطرتا موحد است و نیز این سخن که انسان ذاتا محبت به خودش دارد و محبتش به خدا هم از روی حب نفس است، صحیح نیست زیرا در چنین حالتی انسان دائما اسیر نفسش خواهد بود بلکه انسان ذاتا محب خداوند آفریده شده و محبت به غیر خدا اثر تصرفات شیاطین انس و جن است که با وسوسه های خود درک انسان را از زشتی و زیبائی تغییر می دهند و عدم آرامش و عدم انس با محبوب هایی غیر از خدا به همین جهت است لذا آنانکه به محبت غیر خدا دل می بندند دائما دنبال بدل می گردند.

این همان معنای برهان فطرت منقول از حضرت امام خمینی است که انسان بدین جهت حتی با داشتن تمام جهان اقناع نمی شود که طلبی بیش از همه دنیا در انسان وجود دارد و این طلب، جاذبه ای از طرف مقابل یعنی خداوند متعال در فطرت است؛ لکن شیطان با اغوا و تزیین بتهای مختلف را به جای خداوند مطلوب انسان قرار می دهد « وَ لَا تَسْكُنُ‏ النُّفُوسُ‏ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاك‏»( بحار، ج 91، ص 151)

**تفاوت عشق حقیقی با عشقهای مجازی**

زمانی که مبتلایان به محبت غیر خداوند در فراق هستند محبوب خود را همان مطلوب می بینند اما وقتی به وصال می رسند بجای آنکه از لذت وصل سیراب شوند از حالات فراق سخن به میان می آورند زیرا لذتی که در فراق داشته اند را در وصل نمی بینند زیرا پس از وصال محبوب متوجه می شوند که او مطلوب آنها نبوده است حتی ممکن است انس آنها با همان محبوب تبدیل به دشمنی گردد. «الْأَخِلاَّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقين»(زخرف/67)، زیرا غیر از خداوند دیگران چیزی ندارند که ظرف انسان را پر کند و محبت انسان به دیگران نتیجه اغوا و تزیین شیطان و جا زدن آنها بجای محبوب حقیقی است اما وقتی انسان توهمات خود را ناحاصل می بیند مصداق «تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه» خواهد بود، فلذا همزمان با آنکه از انس با محبوب خود لذت می برند به دنبال بدل و جایگزین نیز می گردند و شیطان نیز با وعده های جدید و محبوبهای مجازی و بتکده های جدید بازهم در صدد مشغول کردن مجدد انسان به غیر خداوند است و او را که تشنه محبت حقیقی است به سوی سرابهای جدید هدایت می کند. «وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً»(نور/39).

چنین حالاتی در مبتلایان به محبت حقیقی و عاشقان خداوند وجود ندارد زیرا محبت خداوند فطری است پس محب حضرت حق همیشه محبوبش را همان مطلوبش می بیند و هرگز بدنبال بدلی برای او نیست. ریشه محبت در واقع فقر نسبت به محبوب است و خداوند غنی حقیقی و دیگران حقیقتا فقیرند. «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميد»(فاطر/15) لذا وقتی انسان به محبت خداوند می رسد احساس می کند به همان که می خواسته است رسیده است و تنها با او آرامش پیدا می نماید.

از سوی دیگر جلوه های جمال و جلال الهی بی پایان و نا متناهی هستند و هرکدام محبت ایجاد می نمایند و سیر در آنها جلوه های زیباتری را آشکار می نماید و با کنار رفتن هر پرده و حجابی، حجابهای فراوان دیگری ظاهر می گردد؛ محب خدا از سویی غرق در لذت کنار رفتن حجابهای قبلی است و از سویی مشتاق به کنار رفتن پرده های مقابل. پس نه تنها اشتیاقش اشباع نمی شود بلکه با هر قدم به جلو اشتیاق جدیدتری برای پرده برداری از بطون در او پدیدار می گردد. لذا خداوند متعال در عین نزدیکی، دور و در عین دوری، نزدیک است(«دان فی علوه»، مصباح کفعمی، ص 353) و عاشق خداوند هیچ وقت به خداوند نمی رسد و دائما با آنکه جامش پر است تشنه تر شده و بیشتر در آتش فراق می سوزد و اشتیاقش برای کشف محبتها و بهجتها و حضور بیشتر افزون می گردد.

**حاجات محبین خداوند**

«إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وَلَايَتِكَ وَ أَخْلَصْتَهُ لِوُدِّكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ شَوَّقْتَهُ إِلَى لِقَائِكَ وَ رَضَّيْتَهُ بِقَضَائِكَ وَ مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَ حَبَوْتَهُ بِرِضَاكَ وَ أَعَذْتَهُ مِنْ هَجْرِكَ وَ قِلَاك وَ بَوَّأْتَهُ مَقْعَدَ الصِّدْقِ فِي جِوَارِكَ وَ خَصَصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ وَ أَهَّلْتَهُ لِعِبَادَتِكَ وَ هَيَّمْتَهُ لِإِرَادَتِكَ وَ اجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ وَ أَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ وَ فَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ وَ رَغَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ وَ أَلْهَمْتَهُ ذِكْرَكَ وَ أَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ وَ شَغَلْتَهُ بِطَاعَتِكَ وَ صَيَّرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِيَّتِكَ وَ اخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاتِكَ وَ قَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْ‏ءٍ يَقْطَعُهُ عَنْك‏»( بحار، ج 91، ص 148)

خداوند به انسان نزدیک است «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ»(ق/16) و این انسان است که از خداوند متعال دور است «يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ»(فصلت/44) و حجابهایش او را چنین از خدایش دور کرده است. لذا محبین از خداوند می خواهند ما را از کسانی قرار ده که قرب خود را به آنها عطا می نمایی و همچنین از اولیای خود قرار ده زیرا اولیاء خداوند نه ترسی دارند و نه حزنی شامل آنها می گردد «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون»(یونس/62) کسانی که برای محبت خود خالصشان نموده و اغیار را از دلشان بیرون کرده ای، آنان که شوقشان به لقای توست و به داوری تو راضی بوده و فقر و غنا و سلامتی و بیماری برایشان فرقی ندارد و فقط تو را می خواهند.

نگاه به وجه خداوند که خلیفه خداست کار آسانی نیست. لذا خداوند باید هم دیده به انسان دهد، هم نور و هم حجابها را از روی وجه خود کنار زند «أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخِرَقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّور»( مناجات شعبانیه، اقبال الاعمال، ج 2، ص 687)

خداوندا ما را از کسانی قرار ده که به آنها مقام رضا عنایت کرده ای که هم آنها از قضای تو راضی اند و هم تو از آنان راضی هستی و آنها را از دوری و غضب خود پناه داده و در قرب حقیقی وارد کرده ای. آنها که به محبت خود مخصوصشان کرده و دلباخته خود قرار داده ای و برای مشاهده خود آنها را برگزیده ای. دلشان را فارغ از دیگران کرده ای تا قلبشان پر از محبت تو گردد تا به آنچه نزد توست راغب گردند. کسانی که خود، ذکرت را دائم به آنها الهام می کنی و نمی گذاری از تو غافل شوند. و لذا تمام اشتغال آنها به بندگی توست، آنهائی که تو تغییرشان داده و در زمره صالحینت قرارشان داده ای، اگر چه خودشان نمی توانستند رشته های موانع را قطع کنند، تو آنها را برایشان قطع کردی.

گریز و روضه

السلام علیک یا ابا عبدالله؛ سلام ما به تو ای حسین، ای عزیز زهرا، ای آقایی که وقتی کاروانت برگشت، نه تو بودی، نه عباس، نه قاسم، نه اکبر، چگونه این کاروان را مدینه بیاورند؟ چگونه امام سجاد این مردم را آماده کند؟! کاروانی که اکثر مردها و شخصیت‌هایش را از دست داده است، لذا در دروازه‌ی مدینه توقف کردند. امام سجاد رو به بشیر کرد، فرمود: تو برو مردم را آماده کن. این مردم بدانند قضیه چیست؟ البته مردم مدینه اجمالاً خبر داشتند. روزها ام البنین صورت قبر درست می‌کرد. امّ سلمه عصر عاشورا دوید در کوچه‌های مدینه، فریاد زد: واحسینا! سئوال کردند: چه شده؟ گفت: الان من پیغمبر را خواب دیدم، چهره‌اش غبار آلود بود و عمامه بر سر نداشت. (مقتل الحسین، مقرم، ص 369) چیزهایی شنیده بودند اما نه به طور قطعی تا این که بشیر وارد مدینه شد:

یا اهل یثرب لامقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار

مردم مدینه، اگر من جای شما باشم دیگر مدینه نمی‌مانم. مدینه‌ی بی حسین دیگر ماندن ندارد. مدینه‌ حسینش را از دست داده است. اگر بگویید: چی شده؟ می‌گویم:

الجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس من علی القناة یدار (بحارالانوار، ج 45، ص 147؛ اللهوف، ص 198؛ سوگنامه آل محمد، ص 514 و 513)

مردم سرش چهل منزل بالای نی بود، سنگ زدند، چوب خیزران زدند، بدنش در کربلا مقابل آفتاب بود.

بشیر مردم را آماده کرد. کاروان وارد مدینه شد، محمد حنفیه آمد وقتی امام سجاد را دید دستانش را باز کرد او را در آغوش گرفت و گفت عزیز برادر، أین أخی الحسین؟ داداشم چه شد؟! حسینم چه شد؟ عموجان، همین قدر بگویم یتیم شدیم. عمو، نبودی ببینی به مدت چند ساعت سر هجده تن از عزیزان ما و بنی هاشم را از تن‌شان جدا نمودند.

مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا

خرجنا منک بالأهلین جمیعا رجعنا لا رجال و لا بنینا (بحارالانوار، ج 45، ص 198؛ سوگنامه آل محمد، ص 512).